

### یک توضیح کوتاه:

در خرداد و تیر امسال مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی دستور زبان فارسی دبیرستان‌ها» در شماره‌های ۲۷ خرداد و ۸ تیر ۶۵ روزنامه «ایران» چاپ شد. مؤلفان کتابهای فارسی دوره عمومی دبیرستان‌ها نیز مقاله‌ای در پاسخ به آن نقد فراهم آوردند تا در همان روزنامه چاپ شود.

تقاضای هیأت تحریریه رشد آموزش ادب فارسی از مؤلفان محترم کتابهای فارسی دوره عمومی و این استدلال که چاپ چنین مقالاتی در یک نشریه تخصصی، مطالب را مستقیماً به مخاطبان اصلی آن منتقل خواهد کرد و راه را برای تعاطی افکار خواهد گشود، مورد قبول واقع شد و پذیرفتند جسارتی را در اختیار رشد آموزش ادب فارسی قرار دهند. زمانی که این مقاله را برای چاپ آماده می‌کردیم، متوجه این نکته شدیم که چاپ پاسخ یک نقد بدون چاپ اصل مقاله، کاری ناقص خواهد بود.

لذا هر دو مقاله - یعنی نقد و پاسخ نقد - را در این شماره چاپ می‌کنیم. با این توضیح که مقاله «نقد و بررسی...» را بدون هیچگونه دخل و تصرف، عیناً از روزنامه ایران نقل کرده‌ایم.

نکته آخر اینکه: تدوین دستور زبان فارسی دبیرستانها پس از بحث و بررسی در جلسات شورای برنامه‌ریزی ادبیات فارسی در برنامه کار قرار گرفته و طرح کلی آن در شماره ۳ رشد آموزش ادب فارسی به چاپ رسیده است. و ما از همان آغاز کار از همه دست اندرکاران تقاضا کرده‌ایم که نظریات خود را در این باب با مؤلف کتاب و شورای برنامه‌ریزی ادبیات فارسی و رشد آموزش ادب فارسی در میان نهند و اکنون نیز فرصت را برای تکرار این تقاضا مسفتنم می‌نماییم.

نگاهی به دستورهای سنتی، معمولاً دستور زبان درباره چگونگی ساختمان کلمات از قبیل ساده یا مرکب و پسوندی یا پیشوندی یا جامد و مشتق بودن آن، و نیز درباره جمله و انواع آن روابط کلمات جمله با یکدیگر، و نقش دستوری هر کلمه نسبت به فعل، که هسته اصلی جمله فعل‌دار است، بحث می‌کند.

در دستورهای اصلی سنتی مانند دستور شادروان عبدالعظیم خان قریب و دستور معروف به پنج استاد و دستور همایون فرخ، توجه نویسندگان بیشتر به ساختمان کلمه و تقسیم‌بندی آن به انواع اسم، ضمیر، صفت، فعل، قید، حرف ربط، حرف اضافه، و صوت بود. با یک تعریف دوسطری از هر نوع کلمه، و ذکر فهرست‌وار کلمات هر نوع، این مقصود برآورده می‌شد، و در آخر کتاب هم، چند صفحه‌ای درباره ساختمان جمله و انواع آن می‌آمد و به حالات اسم از قبیل فاعلی و مفعولی و متممی اشاره‌ای می‌شد. آنچه در این گونه دستورها به عنوان زبان فارسی مورد مطالعه قرار می‌گرفت، تمامی شعر و نثر هزار ساله فارسی با تمام تطورات و دگرگونی‌های دستوری آن و تکیه روی موارد نادر و استثنائی

# سی دستور زبان فارسی دبیرستانها

از آقای «غلامرضا ارزنگ»

بود. در صورتی که امروز، به نظر اهل فن از جمله زیان‌شناسان برای هر یک از گونه‌های زبان نثر معاصر دستوری جداگانه لازم است، و برای شعر معاصر دستور جداگانه دیگر. ضمناً شعر و نثر هر دوره از دوره‌های تطوّر و تحوّل زبان فارسی، هر یک باید جداگانه مورد بررسی دستوری قرار گیرد.

گرایش نو در دستورنویسی: هر چند نگارنده خود در سال ۱۳۵۳ اولین و آخرین نقد را به‌طور جامع بر دستور دکتر پرویز نائل خانلری در نشریه «کتاب امروز» نوشته‌ام، ولی باید اذعان کرد اولین کسی که با جسارت به سنت‌شکنی پرداخت، و با دیدگاهی علمی و روشی کم و بیش آموزشی با تکیه بر نثر فارسی معاصر به نگارش دستوری نو دست زد و به حق، برخلاف پیشینیان، جمله را واحد گفتار شناخت و آن را در صدر کتاب قرار داد و از ساده‌ترین صورت آن آغاز کرد تا به پیچیده‌ترین گونه آن پرداخت و شناختن ساختمان و ترکیب جمله را پایه کار خود قرار داد دکتر پرویز نائل خانلری استاد زبان‌شناسی دانشگاه تهران بود که راهی نو پیش پای دستورنویسان جوان گشود.

متأسفانه برای معلمانی که خود دستور را به شیوه سنتی آموخته و طی سال‌ها تدریس به آن شیوه خو گرفته بودند، فهم و پذیرش و تدریس دستور جدید بسیار مشکل بود. از این رو بود که آنان غالباً از تدریس دستور جدید شانه‌خالی می‌کردند، و خود بر اساس دانسته‌های کهنه خود، به گفتن جزوه می‌پرداختند. در حالی که برای دانش‌آموزانی که ذهنشان از روش‌های دستورهای سنتی خالی بود، فرا گرفتن این

دستور که به روشی آسان از جمله‌های ساده به سوی جمله‌های پیچیده پیش می‌رفت، بسیار آسان‌تر می‌نمود. به‌طوری که اغلب دانش‌آموزان با مطالعه پیش خود، آن را فرا می‌گرفتند. در همان حال هنوز دبیران کهن امروز در دوره‌ی دوّم دبیرستان با بی‌اعتنایی به این دستور جدید و اصطلاحات تازه آن که در ذهن دانش‌آموزان نقش گرفته بود، همچنان به تدریس همان دستور پنج استاد با اصطلاحات قدیمی آن می‌پرداختند و موجب آشفتگی ذهن و سردرگمی دانش‌آموزان می‌شدند.

دستورهای نظام جدید آموزش، در سال‌های ۱۳۵۰ بر اساس برنامه نظام جدید آموزشی دستورهای سال اول و دوّم راهنمایی به وسیله دکتر حسن انصوری و دکتر حسن احمدی گیوی از روی همان دستور دکتر پرویز نائل خانلری با روشی ساده‌تر و آموزشی‌تر فراهم آمد که بعداً به وسیله نگارنده نسفت و اصلاح شد و دستور سال سوّم راهنمایی هم به وسیله مؤلفان قبلی و نگارنده به گونه‌ای کاملاً متفاوت از دو کتاب قبلی به تألیف رسید. برای سال‌های دوّم و سوّم و چهارم رشته فرهنگ و ادب نیز دستورهایی به وسیله دکتر علی شرف صادقی و نگارنده تألیف یافت که در تألیف کتاب سال سوّم نگارنده از راهنمایی‌های دکتر محمدرضا باطنی نیز بهره‌جستم. این کتاب‌ها هنوز هم تدریس می‌شود ولی تمرین‌های آن بنا به هدف‌ها و ملاحظات خاص، به‌طور نازروایی بدون نظر و اطلاع مؤلفان تغییر یافته است. اخیراً وزارت آموزش و پرورش در صدد برآمده که به بهانه‌هایی از قبیل دشواری کتاب‌های دستور فرهنگ و ادب یا ناهماهنگی

دستورهای زبان با هم یا عدم آمادگی دبیران برای تدریس آن، دستورهای جدیدی به وسیله یکی دو تن از کسانی که هرگز مقاله‌ای تحقیقی یا کاری تازه در باره دستور از آن‌ها دیده نشده تهیه کند. طرح پیشنهادی این دستور که در شماره اخیر مجله رشد زبان و ادبیات فارسی به نظر خواهی گذاشته شده، تسلیفی است ناهماهنگ و ناهنجار از دستورهای نامتجانس دکتر نائل خانلری و پنج استاد و همایون فرخ و دکتر خیام‌پور. آن هم البته به گونه‌ای خام و نادرست، و صد البته که این، گامی است به عقب. به همان گونه که در مورد عروض در طی چهار سده گذشته صورت گرفته که تاکنون سه کتاب بوسیله سه مؤلف با سه سلیقه و روش تألیف و چاپ شده و یکی پس از دیگری به علت اعتراض معنمان و نقد بجای استادان کنسار گذاشته شده و به نظر نگارنده هیچ کدام از عروض‌های جدید به پای کتاب دکتر سیروس شمیسا که قبلاً تدریس می‌شده نمی‌رسد. هر چند هماهنگی و یک‌نواختی دستورهای آموزشی و ساده‌تر کردن آن، کاری لازم است، ولی این کار تنها می‌تواند به دور از حب و بغض‌ها و فارغ از هر گونه تنگ‌نظری به دست پژوهندگان متخصصی که در این کار تحقیق و سابقه و بختگی و ورزیدگی دارند و از نظر علاقه و وقت و فرصت نیز از آمادگی لازم برخوردارند صورت پذیرد.

هدف و برنامه تدریس دستور: اصولاً در مفید بودن آموزش دستور زبان مادری و هدف‌ها و حدود برنامه آن، بین اهل نظر عقاید متفاوتی وجود دارد. گروهی از آگاهان فن زبان آموزی مطلقاً منکر مفید بودن آموزش دستور



زبان برای درست نوشتن هستند. و معتقدند که این مقصود تنها با تمرین و ممارست در نوشتن، و نقد و نکته‌گیری از آن، بر اساس اصل آموزشی خطا و صواب، حاصل می‌شود. گروهی دیگری بر آنند که آگاهی مختصر و کلی به ساختمان صوری زبان امروزی به درست نوشتن کمک می‌کند، موجب شناخت درست از نادرست می‌گردد و از آشفتگی جمله‌ها و خطاهای دستوری نوشته‌ها می‌کاهد، و در آموزش زبان بیگانه مفید می‌افتد. برنامه و کتاب دستور دوره راهنمایی در همین حدود تهیه شده و نگارش یافته است.

اما برای دوره دبیرستان ها در رشته فرهنگ و ادب، که هدف شناخت علمی ساختمان صوری زبان مادری است، آموزش دستور زبانی جامع‌تر ضرورت دارد. دانش‌آموزان رشته‌های دیگر هم پس از آشنایی مختصر و کلی دوره راهنمایی، لازم است به پاره‌ای از نکات دستوری و نیز ساختمان و مفهوم و کاربرد لغات عربی متداول در فارسی که در کاربرد و نگارش آن، اغلب مردم دچار اشکال و تردید و لغزش می‌شوند، آشنایی یابند. در کتاب‌های فارسی دبیرستانی قبل از انقلاب این نکته‌ها به صورتی نه چندان موفق به مناسبت کلمه‌ها و جمله‌ها و موارد دشواری که در متن درس آمده بود در ذیل همان درس با آوردن مثالی از همان درس توضیح داده شده است.

متأسفانه مؤلفان کتاب‌های فارسی حاضر با درهم ریختن و تصرف‌های نادرست در همان مطلب دستوری، آن را به نام خود در ذیل درس‌های این کتاب‌ها آورده‌اند که اینک به نقد آن می‌پردازیم.

تقلید ناشیانه: توقع بر آن بود که پس از انقلاب در زمینه دستور زبان در کتاب‌های درسی، آخرین پژوهش‌های زبان‌شناسی و

مبانی دسترنویسی و اصول زبان‌آموزی و روش‌های آموزشی تازه به کار گرفته شود.

متأسفانه دستور زبان این کتاب‌ها چیزی نیست جز رونویسی ناشیانه و خام همان دستورهای کتاب‌های فارسی قبل از انقلاب که ضمن درهم ریختگی و آشفتگی و درآمیختگی و تداخل اصطلاحات ناسازگار کهنه و نو اشتباهات فاحشی را به ارمغان آورده است. و انصافاً تنها انسری که از استکار و تازگی موفقیت‌آمیز در آن می‌توان یافت همانسا آوردن مثالهایی است که خبر از انقلاب می‌دهد مانند «۱- در سپیده دم انقلاب خیر خوش فرار شاه در شهر پیچیده بود. ۲- بیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن همه مردم کشور ما را خوشحال کرده بود.» (کتاب اول: ص ۹۲).  
خطا در تعاریف و مطالب: در این زمینه موارد بسیاری می‌توان یافت که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- در این کتابها «نقش» و «حالت» در یک ردیف به کار رفته در صورتی که اصطلاح «نقش» بدان جهت انتخاب شد که در زبان امروز ما کلمه بدون هیچ تغییری فاعل یا مفعول یا مضاف‌الیه می‌شود در حالیکه در زبانهای باستانی اسم به هنگام گرفتن هر نقشی، با گرفتن پسوندی خاص، صورتی متفاوت پیدا می‌کند که آن صورت را «حالت» آن اسم در آن نقش می‌نامند. در تعریف نقش نیز که در حقیقت، نحوه ارتباطی است که کلمه با فعل در جمله دارد، تعریفی آشفته و نادرست و نارسا آورده‌اند.

(کتاب سوم: ص ۸۷).

۲- در کتاب دوم (ص ۴۷ و ۸۳ و ۸۴) و نیز در کتاب چهارم از آن چه درباره ساختمان کلمه آمده بر می‌آید که مؤلفان مرکب را شامل مرکب از دو کلمه و مرکب از پیشوند و پسوند، و مرکب از یک کلمه به اضافه پسوند و مرکب

از یک کلمه به اضافه میانوند به اضافه یک کلمه دانسته‌اند و کلماتی را که مانند دوندبه دارای بن فعلی هستند مشتق خوانده‌اند. در حالیکه بنا به نظر زبان‌شناسان کلمات یا ساده و جامدند مانند دل، یا مرکب از دو کلمه مستقل مانند سنگدل یا پیشوندی مانند بخرد یا پسوندی مانند خردمند یا میانوندی مانند سراسر یا گروهی که از گروهی از کلمات ترکیب شده که هنوز کاملاً به هم جوش نخورده و به صورت ترکیب در نیامده است مانند سر به هوا و دست و دل باز. بنابراین کلمات پسوندی و پیشوندی و میانوندی، مرکب نامیده نمی‌شود.

۳- در کتاب اول (ص ۲۷) آمده که جمله مرکب از دو جمله ساده ساخته شده که معنی یکدیگر را کامل می‌کنند و در جای دیگر آمده که جمله مرکب از پایه و پیرو ساخته شده که جمله پیرو معنی جمله پایه را تکمیل می‌کند. در حالیکه باید گفت جمله پیرو مفهومی به جمله می‌افزاید که گاهی بدون آن هم کامل است چنانکه در جمله مرکب «من آمدم تا تو را ببینم» جمله ساده «من آمدم» خود به تنهایی هم کامل است و جمله پیرو تنها توضیحی به آن افزوده است.

۴- در کتاب اول (ص ۸) آمده که فعل رکن اساسی جمله است و در هر نوشتار و گفتاری به تعداد فعل‌ها جمله خواهیم داشت. این قاعده در جایی که با جمله‌های بی‌فعل مانند: صبح به خیر، توقف ممنوع و امثال آن سروکار داریم، درست در نمی‌آید.

۵- در کتاب سوم (ص ۱۲۵) به وجود حالت ندایی نیز قائل شده‌اند در حالیکه با توجه به تعریف نقش می‌بینیم که منادا هرگز بنا فعلی همراه نبوده و نیست تا نسبت به آن نقشی داشته باشند.

۶- در کتاب سوم (ص ۹۶) فقط کلماتی را که بعد از آنها «را» آمده یا می‌توان آورد،

مفعول که با «به» و «با» می‌آید مانند: این مطلب را به فریدون گفتم، غذا را به کودک خوراندم، و با با فریدون مصاحبه کردند، مورد غفلت قرار گرفته.

۷- در کتاب سوم (ص ۱۷۸) در جمله‌های کشور اسلامی ما ایران حکما و دانشمندان بزرگی پیروده است «ایران» بدل «کشور اسلامی ما» و وابسته آن است زیرا توضیحی به مفهوم آن افزوده و قابل تبدیل به یک جمله پیرو است:

کشور اسلامی ما که ایران است. در حالیکه در این کتاب به تقلید نحو عربی، «ایران» تابع و هم نقش «کشور اسلامی» و نهاد و فاعل شناخته شده و آمده که «حالت و نقش هر دو در جمله یکی است» و «بدل برای توضیح مبدل منه می‌آید و حالت بدل تابع نقش مبدل منه است».

جالب آن که کارشناسان محقق کتابهای درسی که خواسته‌اند در دستور سوم راهنمایی هم تصرفاتی کرده باشند تا بتوانند در پشت جلد آن بنویسند که «... در سال ۱۳۶۲... مورد تجدیدنظر قرار گرفت»، آن را هم با این کتاب هماهنگ ساخته‌اند و در حالی که هنوز در عبارت «محمود برادرش احمد را به بازار برده نظریه و احمد وابسته مفعول (برادر) است» و «احمد... نقش وابسته دارد» باقی مانده، این عبارت را افزوده‌اند «اسمی را که بدل می‌گیرد «بدل‌دار» یا «مبدل‌منه» می‌گوییم. مبدل‌منه هر نقشی داشته باشد، بدل هم، همان نقش را می‌پذیرد.» (دستور سوم راهنمایی: ص ۱۴۸ و ۱۴۹). یعنی احمد وابسته مفعول نیست، بلکه «مفعول» است. زیرا هم نقش «برادر» است که بی‌تردید «مفعول» است!

۸- در کتاب سوم (ص ۱۸۸) در مثال «محمود از رضا باهوشتر است». «رضا» را متمم جمله شناخته‌اند. در حالی که بنا به تمام کتابهای دستوری صفت تفضیلی معمولاً متمم

می‌گیرد و در این جمله «رضا» متمم صفت تفضیلی است و می‌توان گفت: محمود باهوشتر از رضا است.

۹- در کتاب سوم (ص ۵۰) در مثال «گاه دلش از شیشه شکننده تر گاه از سنگ خارا سخت‌تر بوده»، حرف اضافه «از» برای بیان جنس دانسته شده که درست نیست و «از» در این جا برای آوردن متمم صفت تفضیلی آمده است. البته «از» در جمله‌هایی مانند «دلش از سنگ است» برای بیان جنس می‌آید.

۱۰- در کتاب چهارم (ص ۱۴)، «قرآن» مجموعاً متمم دانسته شده که درست نیست و تنها «قرآن» متمم است و «در» حرف اضافه و نقش نمای متمم. البته می‌توان آن را مجموعاً بر اساس دستور سوم فرهنگ و ادب «قید نشانه‌دار» به حساب آورد.

۱۱- در کتاب دوم (ص ۱۲۸) در ذیل صفت شمارشی بیرون است مسانند عددهای کسری «چهاریک» و «دو پنجم» که همیشه اسم هستند و عددهای تویضی «چهارتا» و «پنج‌پنج» و «ده تا ده‌تا» که هرگز به صورت صفت به کار نمی‌روند و همیشه به صورت قید استعمال می‌شوند این زمان پنج‌پنج می‌گیرد.

۱۲- در کتاب سوم (ص ۲۸) قیدها با تعریفی سنتی و نادرست و ناقص به صورت فهرست‌وار و بیرون از جمله آمده و قیدهای جمله یا قیدهای فعل در هم آمیخته.

۱۳- در کتاب چهارم (ص ۱۵) آمده که قیودی که جمله را مقید می‌کند پیش از مسندالیه قرار می‌گیرند. در حالی که همیشه چنین نیست و مثلاً می‌توان گفت: بعضی از حکام کشورهای اسلامی متأسفانه از اسلام واقعی بیگانه‌اند.

۱۴- در کتاب سوم (ص ۲۷) کلمات آهسته، به نرمی، به تسندی، نیز مانند خندان و گریان، قید حالت و وصف شناخته شده‌اند قید

حالت فاعل یا مفعول را در حین انجام فعل وصف می‌کند مانند حسن خندان آمد، علی را گریان دیدم. در حالی که قیدهای آهسته، به نرمی، به تسندی، چونگی انجام فعل را مشخص می‌کنند و قید کیفیت هستند مسانند خوب، بد، درست.. که در همین صفحه به عنوان قید کیفیت آمده است.

۱۵- در کتاب سوم کلمات کاشکی، کاش ای کاش، بود که، ان‌شاءالله قید آرزو و تمنا پنداشته شده‌اند که شبه جمله هستند و جمله‌ای که بعد از آن‌ها می‌آید وابسته آن‌هاست. ای کاش او بیاید ان‌شاءالله او می‌آید. (ص ۲۷).

۱۶- در کتاب سوم (ص ۱۴۷) در عبارت موش از جوندگان است. «جوندگان» مسند پنداشته شده که باید «از جوندگان» مسند به حساب می‌آمد.

۱۷- در کتاب سوم (ص ۶۴) اولاً اصوات با شبه جمله که از نظر تعریف، با آن متمایز است در آمیخته، «صوت» صدایی است که به هنگام هیجان بی‌اختیار از دهان خارج می‌شود و هرگز به تنهایی معنی مشخص و مستقلی نداشته و ندارد و در جمله نمی‌تواند نقش مستقلی مانند سایر کلمات به عهده بگیرد، مانند وه، به اخ، و ای... در حالی که شبه جمله می‌تواند به عنوان کلمه‌ای با مفهوم مستقل در یک جمله به کار رود و گویی، جزئی بازمانده از یک جمله کامل است که سایر اجزای آن حذف شده و می‌توان باز آن را به صورت جمله کامل درآورد مانند خوشا... آفرین در یفا... حیف: شگفتا: عجب! آتش آهسته!... تانیا «آیا» و «ای» و «اهای» نشانه ندا هستند نه صوت، و خود مؤلفان هم آن را در جای دیگر به اشتباه جزو «حروف نشانه» زیر عنوان «حرف ندا» آورده‌اند. (کتاب سوم: ص ۳۹)

خطاست، زیرا فعل مجهول به کمک فعل معین «شدن» می‌آید، و فعل جمله اسنادی بالا فعل ربطی «بودن» است و مسند آن کلمه «بسته».

۲۰ - در کتاب دوم (ص ۱۸۳) کلمات همه، همه کس،

کسی، کسانی، آن کس، یکی، هیچ کس، کس، دیگری، هیچ کدام، فلان،

دیگران، هر کدام، این و آن، به تقلید از دستور دکتر خانلری ضمیر مبهم

دانسته شده است. این کلمات اسمند نه ضمیر زیرا اولاً ضمیر

ساختمان صرف شدنی مشخص دارد و شماره ضمیر شخصی محدود

است یعنی برای هر شخص دارای شکلی و ساختی خاص است ثانیاً

ضمیر نشانه‌های اسم را (از قبیل نشانه جمع و نشانه نکره و صفت)

نمی‌گیرد (جز به ندرت) در حالی که کلمات بالا هیچ‌یک از این دو

خصوصیت را ندارند. کلمات کس، کسی، و دیگری و یکی و کدام و

«این و آن» اسم مبهم‌اند و برخلاف ضمیر می‌توانند صفت پیشین

بگیرند و به صورت همه کس، هر کسی، هیچ کس، هیچ کدام... درآیند،

کلمه «همه» و «دیگر» و امثال آن نیز هر چند به صورت صفت هم به کار

می‌روند ولی چون تنها به کار روند و نقش‌های اسم را بپذیرند، اسم

هستند. در کتاب دوم (ص ۷۶) نیز در عبارت «همه محققان»، «همه» را

صفت پیشین پنداشته‌اند که البته درست نیست، زیرا در آخر آن نشانه

اضافه آمده و مضاف کلمه «محققان» است و از این رو اسم است. البته

در عبارت‌های همه کس، همه جا، همه وقت، همه سب، همه چیز... «همه»

صفت مبهم پیشین است. همچنین است در مورد کلمه «چه» (کتاب

سوم: ص ۴۴) که هر گاه همراه اسمی باشد صفت پرسشی است: چه

کتابی خریده‌ای؟ و چون تنها به کار رود اسم پرسشی: چه خریده‌ای؟

ناهماهنگی در تعاریف و اصطلاحات: در این کتابها

اصطلاحات دستورهای سنتی با اصطلاحات: دستورهای دوره

راهنمایی درهم آمیخته و گاهی به جای آن‌ها به کار رفته که همین امر

موجب ناهماهنگی مطالب و آشفتگی ذهن دانش‌آموزان می‌شود، و

دانش‌آموز با اصطلاحات متروکی روبه‌رو می‌شود که تاکنون به

گوشش نخورده از این قبیل:

۱ - در کتاب سوم (ص ۸۷) اصطلاح «مسندالیه» که معادل

قدیمی کلمه «نهاد» است و مفهوم آن در دستور پنج استاد اعم از

فاعل و پذیرنده صفت یا حالتی است منحصرأ برای پذیرنده صفت و

حالت برگزیده و تعریف شده است و برای کننده کار هم اصطلاح

«فاعل» به کار رفته و از اصطلاح «نهاد» که به دلایل مقبولی از طرف

دکتر خانلری معادل «سوزه» فرانسه وضع شده و حدود ۲۵ سال است

بقیه از صفحه ۱۱

۱۸ - در کتاب سوم (ص ۳۱) برخلاف دستورهای راهنمایی و

فرهنگ و ادب، حرف ربط و حرف اضافه که مقولات مستقلی هستند

به تقلید دستور دکتر خانلری، زیر یک مبحث با عنوان «حروف» آمده

است و «حرف نشانه» به آن افزوده شده که آن را شامل حرف نشانه

«را» و حروف ندا دانسته‌اند و در تعریف «حرف» نشانه «را» گفته‌اند که

نقش یا حالت کلمات را در جمله تعیین می‌کند و در تعریف حرف

اضافه آورده‌اند که نسبت میان فعل و کلمه با کلمات را برقرار می‌کند.

اولاً همانگونه که از شباهت این دو تعریف نیز برمی‌آید، «را»

هم یکی از حروف اضافه است که مانند آن‌ها نقش کلمه‌ای را در جمله

مشخص می‌کند و در دستور فریب و پنج استاد و دیگر دستور نویسان

نیز به همین گونه آمده و نامیدن آن به عنوان حرف نشانه از ابداعات

دکتر خانلری است. ثانیاً نشانه‌های «ای، یا، ا» که برای ندا به کار

می‌روند حرف نیستند زیرا همراه اسمی به کار می‌روند که به صورت

شبه جمله در کنار جمله دیگر قرار می‌گیرد و فعلی ندارد تا این نشانه‌ها

نقش آن اسم را نسبت به فعل بیان کنند.

۱۹ - در کتاب اول (ص ۴۰ و ۱۵۲) به فعل‌های ربطی اشاره

می‌شود که در جمله اسنادی یا اسمیه، صفت یا حالتی را به کسی یا

چیزی نسبت می‌دهند مانند بود، است، شد، گرد، گشت، روشن است که

چنین فعل‌هایی که برانجام کاری دلالت ندارند دیگر نه لازم‌اند و نه

متعدي زیرا در آن‌ها نه فاعلی وجود دارد نه مفعول، تنها، فاعلی که

برانجام کاری دلالت کند ممکن است لازم باشد یا متعدی. با این حال

در همان کتاب اول (ص ۱۱۶) فعل را از لحاظ داشتن یا نداشتن

مفعول سه نوع دانسته‌اند: لازم و متعدی و دو وجهی، در جمله «پدید آمد

این گنبد تیزروی» که در آن «آمد» به معنی «شد» است و نیز در جمله

«غرض فردوسی افسانه‌سرای نبوده است»، «پدید آمد» و «نبوده است»

را فعل لازم شمرده‌اند، در حالی که هر دو جمله اسنادی هستند و فعل

«آمد (= شد) و «نبوده است» فعل‌های ربطی. همچنین در کتاب

عبارت «جو در بسته باشد» را فعل مجهول دانسته‌اند که صد البته

که ذهن هم با آن خو گرفته و در دستورهای راهنمایی و فرهنگ و ادب نیز به کار رفته خبری نیست.

۲- در کتاب‌های دوم و سوم همه‌جا از اضافه و صفت که اصطلاح متداول امروز است سخن رفته و بی در کتاب دوم (ص ۸۷) و در کتاب چهارم (ص ۱۲۰ و ۱۴۰) به جای آن‌ها اصطلاح «ترکیب وصفی» و «ترکیب اضافی» که نامأنوس و نادرست است استعمال شده.

۳- در کتاب سوم (ص ۱۰۰) متمم به سبک دستورهای سنتی «مفعول با واسطه» نیز نامیده شده است درحالی که تعریف متمم به کنی با تعریف مفعول متفاوت است.

۴- در کتاب اول (ص ۱۷۷ و ۱۸۶) برطبق سنت برای افعال فارسی شش وجه (اخباری، امری، التزامی، مصدری، شرطی، وصفی) قائل شده‌اند. درحالی که در دوره راهنمایی و رشته فرهنگ و ادب تنها سه وجه (اخباری، التزامی، امری) پذیرفته شده است.

۵- در کتاب اول (ص ۳۹) درباره انواع جمله چنین آمده است: «جمله فعلیه: جمله‌ایست که فعل آن برانجام کاری و عمی دلالت می‌کند».

«جمله اسمیه: جمله‌ایست که فعل آن وسیله اسناد و نسبت به صفتی یا حالتی به کسی یا چیزی است».

درحالی که در کتاب‌های رشته فرهنگ و ادب جمله‌هایی از قبیل سلام بر تو، سیگار کشیدن ممنوع، همه چیز برای همه، جنمت روشن و سفر به خیر که فعل ندارند جمله اسمیه نامیده شده‌اند و جمله‌هایی که با فعل ربطی ساخته شده‌اند، جمله ربطی.

۶- در این کتاب‌ها اصطلاحات حالت، نقش و ارکان جمله (کتاب چهارم: ص ۱۴) که هر یک از دیدگاهی و در نظامی خاص آمده‌اند، به نحو عجیبی با یکدیگر تداخل پیدا کرده و باهم درآمیخته و به جای هم به کار رفته‌اند.

۷- جزءهای (م، ی، د، یم، ید، -ند) را که در ساختن صیغه‌های فعل به کار می‌رود (روم، روی، رود...) در دستورهای سنتی ضمیر متصل فاعلی خوانده‌اند، و دکتر خانلری آن‌ها را شناسه فعل نامیده است (به تقلید فرانسه) در کتاب اول (ص ۵۲) اصطلاح ضمیر و شناسه باهم جمع شده و در همان کتاب (ص ۱۰۸) این اجزاء به عنوان ضمائر فاعلی (= شناسه‌ها) آمده‌اند، و در کتاب دوم (ص ۱۶۴) بدون اشاره به اصطلاح شناسه به نام ضمیر شخصی متصل (پیوسته) خوانده شده‌اند.

۸- در کتاب اول (ص ۱۳۶) فعل‌های باید و شاید و بایست و توان را افعال معین خوانده‌اند، درحالی که در دستورهای رشته فرهنگ و ادب شبه‌معین شناخته شده.

۹- حرف ربط در کتاب سوم (ص ۴۴ و ۵۰ و ۵۹) با همین نام مورد بحث قرار گرفته و کلمات هم، و، یا «حروف ربط هماهنگی» و کلمات اگر، چون، چنان، زیرا که «حروف ربط وابستگی» نامیده شده است در همان کتاب سوم (ص ۲۰۵) به تقلید از نحو عربی، درسی با اصطلاحات عطف، معطوف، و معطوف الیه، درباره کلمات، نقش‌های همپایه آمده که به کلی بی‌فایده و ناهماهنگ با اصطلاحات قبلی و دستورهای متداول فارسی است.

۱۰- در کتاب دوم (ص ۷۶) آمده که صفت چون به جای اسم بنشینند، در حکم اسم است، و مانند اسم جمع بسته می‌شود و همه نقش‌های اسم را می‌پذیرد مانند: بدان را نیک دار ای مرد هشیار

که نیکان خود بزرگ و نیک روزند  
در همین زمینه مسطالبی در کتاب سوم (ص ۱۹۴) آمده و تمرین‌هایی در کتاب دوم (ص ۸۷ و ۹۳) پیش‌بینی شده.

مطلب «صفت چون به جای اسم بنشینند، در حکم اسم است»، حاوی تناقض است یعنی بالاخره معلوم نمی‌دارد که کلمه در آن حال «صفت» است یا «اسم» یا «در حکم اسم». یک کلمه نمی‌تواند هم صفت باقی بماند و هم اسم بشود.

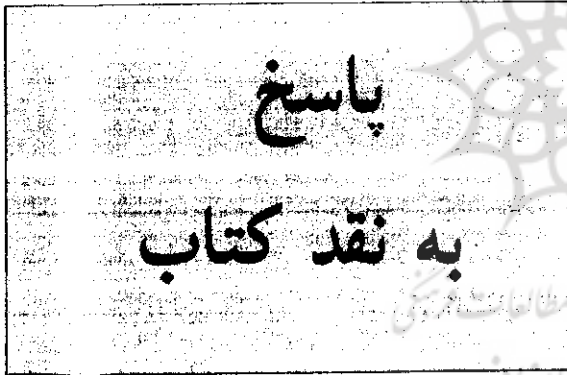
در نظام‌های تازه دستوری ابتدا نقش کلمه در جمله مشخص می‌شود و سپس بر اساس آن گفته می‌شود که اسم است یا صفت یا قید. کلمه‌ای که یکی از نقش‌های دستوری نهاد، مفعول، بدل، مضاف‌الیه... را در جمله پذیرفته باشد اسم یا ضمیر است. کلمه‌ای که نشانه جمع یا نکره بپذیرد یا برای آن صفت یا مضاف‌الیه بیاید اسم است؛ دانشمندان آمدند اما صفت همراه اسمی می‌آید و درباره چون یا چندی آن به نوعی توضیح می‌دهد: مرد دانشمند آمد. بنابراین کلمه را خارج از جمله نمی‌توان مشخص کرد که اسم است یا صفت.

توجه به جنبه معنایی در دستور: دستور زبان ساختمان صوری جمله و نقش کلمات را نسبت به فعل مورد بحث قرار می‌دهد و در این راه حتی‌الامکان از توجه به جنبه‌های معنایی پرهیز می‌کند. ولی در این کتاب در چند مورد جنبه معنایی مبنای کار قرار گرفته که به آنها اشاره می‌شود:

«پرویز درخت را کاشت» مفعول بوده است. اصولاً شائبه‌ای را کرده، درحالی که باید فقط به ارزش اصطلاحی آن توجه داشت. مفعول در جمله‌هایی که دارای فعل متعدی معلوم است می‌آید و معمولاً دارای نشانه‌ای است و جایگاه آن در گزاره است و مانند «نهاد» یک نقش دستوری است، و یک کلمه در یک جمله نمی‌تواند دارای دو نقش دستوری باشد یعنی هم نهاد باشد و هم مفعول در جمله «درخت کاشته شد»، «درخت» نهاد جمله‌ای است که فعل آن از صورت متعدی (گذرا) به صورت لازم (ناگذر) درآمده و چنین فعلی را می‌توان مجهول یا ناگذر شده نامید: پرویز درخت را کاشت درخت کاشته شد.

۵- در کتاب دوم (ص ۱۲۳) صفت لیاقت (خوردنی پوشیدنی) که بعد از درس «صفت نسبی» آمده، از نظر ساختمانی چیزی جز همان صفت نسبی نیست که طبق الگوی «اسم + ی» به صورت «مصدر + ی» ساخته شده و تنها از لحاظ معنی، مفهوم شباهتگی و لیاقت را می‌رساند.

۶- در کتاب دوم (ص ۱۴۵) اصطلاح «صفت سنجشی» نارو است زیرا ساختمان معنی با این نام نداریم و باید به جای آن اصطلاح «سنجش در صفت بیانی» آورده شود.



پیش از آنکه به نقد آقای غلامرضا ارزنگ در مورد دستور زبان در کتابهای فارسی (دوره عمومی دبیرستانها) پاسخ دهیم، تذکر این نکته را ضروری دانیم که کار مؤلفان در تألیف کتب فارسی و دستور بر مبنای تصمیمات اتخاذ شده در سمینار آذر ماه ۱۳۶۱ تهران بوده است که در آن کارشناسان ادبیات فارسی، پژوهشگران و دانشمندان صاحب نظر شرکت داشته‌اند و ما درین باره در جواب همین شفق به قدر کافی توضیح داده‌ایم و تکرار آنها را ضروری نمی‌دانیم.\*

۱- در کتاب دوم (ص ۶۶ و ۶۷) کلمات مترادف و مستثابه و متضاد مورد بحث قرار گرفته که جنبه لفظی و رسم الخطی و معنایی دارد و فاقد ارزش دستوری است.

۲- در کتاب دوم (ص ۲۰) تقسیم اسم به اسم ذات و اسم معنی، یک تقسیم‌بندی فلسفی است که اولاً ارزش دستوری ندارد ثانیاً در مورد آن پیروان مکتب‌های مختلف فلسفی اتحاد نظر ندارند و تشخیص آن برای معلم و شاگرد اسباب دردسر و سردرگمی است. اسم ذات اسمی است که وجودش بسته به وجود دیگری نباشد و قائم به ذات باشد. سنگ و چوب و انسان و اسب اسم ذات است. ولی آیا در یک مکتب الهی انسان و سنگ و چوب وجودش وابسته به دیگری نیست و قائم به ذات است؟ اسم معنی آن است که وجودش به غیر وابسته است. ظاهراً در مورد هوش و عقل و خشم و جوانمردی و دلاوری هیچ کس تردیدی ندارد که اسم معنی است. ولی آیا کسی که ماده گراست و برای آن چه که جنبه مادی ندارد وجودی قائل نیست فرشته و دیو و جن و غول و پری را اسم ذات خواهد شناخت؟ ذات باری تعالی را که در نزد ما واجب‌الوجود و تنها وجود قائم به ذات است، و وجود همه هستی وابسته و قائم به اوست چه طور؟

۳- در کتاب دوم (ص ۶۶) در مورد اسم ابزار گفته شده که بعضی چون داس و بیل بسیط‌اند، و بعضی مثل مداد پاک کن مرکب برخی چون کوبه و ماله مشتق‌اند و برخی چون داس و کلید جامد؛ روشن است که تمام کلمات به همین گونه‌اند و این مطلب، خاص اسم ابزار نیست. ظاهراً اسم ابزار به تقلید اسم آلت عربی گرفته شده که خواسته‌اند در فزاری هم برای آن معادلی داشته باشند! شکل ساختمانی «ریشه مضارع یا اسم + ه» نیز مخصوص اسم آلت نیست و در این فرم همه‌گونه اسمی یافت می‌شود، مانند پوشه، تیغه، وزنه، پایانه، چینه، پایه، دسته، کفه، روبه، ناله، زیره، لایه.

۴- در کتاب اول (ص ۱۲۴) در تعریف فعل معلوم و مجهول چنین آمده است:

«فعل معلوم: فعلی است که به فاعل نسبت داده شود».

«فعل مجهول: فعلی است که به مفعول نسبت داده شود».

بدین ترتیب در مثال پرویز درخت را کاشت. فعل «کاشت» که به فاعل نسبت داده شده معلوم می‌باشد، و در مثال درخت کاشته شد، فعل «کاشته شد» که به درخت یعنی مفعول جمله قبلی نسبت داده شده مجهول است.

ولی می‌بینیم که تنها از روی معنی و با تفسیر ذهنی، «درخت» را در جمله «درخت کاشته شد» کلمه مفعول با توجه به ارزش معنایی خود ایجاد چنین مفعول پنداشته‌ایم، درحالی که «درخت» فسقط در جمله

\* در روزنامه کیهان شماره ۱۲۰۷۳ - سال ۱۳۶۲

در جلسات متعدد مزبور و نظر آزمائی‌هایی که از همکاران عزیز در فرصتهای بعدی به عمل آمد قرار برین شد که علی‌العجالة تا تهیه دستوری جامع و فراگیر در سطح عالی، دستورهایی بالنسبه کامل و در عین حال مختصر و مفید که هم از جهت محتوا ساده و هم از جهت تفهیم مطالب سهل باشد و حتی الامکان هم از اصطلاحات سنتی و هم از تحقیقات جدید استفاده شود، فراهم گردد. تا همکارانی که سالها بر اثر نوآوریهای سالهای اخیر دچار سرگردانی شده بودند به راه صحیح باز آیند و از افراط و تفریطهای خاصی که مورد نظر بعضی از کتاب‌نویسان است جلوگیری به عمل آید.

در این کار مؤلفان تنها خواسته‌اند در این برهه از زمان خدمتی در خور و شایسته - تا حد مقدور - ارائه دهند، لذا با توجه به همه دستورهای سنتی و غیر سنتی موجود آنچه را به مصلحت تشخیص داده‌اند برگزیده، و چکیده مطالب را در ذیل درسها با مثالهایی متناسب - که در عین حال حامل پیامی انقلابی یا اخلاقی باشد - به دانش‌آموزان عزیز و همکاران محترم عرضه نمایند.

آنچه در آغاز مقاله منتقد آمده است و پیشتر به تاریخچه دستورنویسی مربوط می‌شود مطلبی است که ما را بدان کار نیست و اما مواردی که محل ایراد و اشکال منتقد است:

۱ - اگر در گذشته کلمه «حالت» برای زبانهای باستانی به جهت تغییراتی که - بر مبنای نقش - پیدا می‌کرده و پسوندی خاص می‌گرفته، به کار می‌رفته است در زبان فارسی فعلی چون کلمات چنین تغییراتی بر حسب موضع خود در جمله پیدا نمی‌کنند، به کار بردن «نقش» یا «حالت» از جهت نحوی اشکالی ایجاد نمی‌کند. و در حقیقت هر دو مترادف‌اند و در سایر دستورها هم به همین صورت به کار برده شده است، و مدرسان و دانشجویان و دانش‌آموزان هم در یک مفهوم به کار می‌برند.

۲ - درباره تقسیم‌بندی کلمات به ساده و مرکب، پسوندی، پیشوندی و میانوندی باید یادآوری کنیم: اینکه منتقد کلماتی مانند: «دست و دل باز» و «سراسر» را که از «گروهی از کلمات ترکیب شده که کاملاً به هم جوش نخورده و به صورت ترکیب در نیامده است» و یا به طور کلی «کلمات پسوندی و پیشوندی و میانوندی» را مرکب نمی‌داند، عقیده‌ای است در مقام خود محترم و اختلاف نظری است که از دیر زمان در مکاتب زبان‌شناسی مطرح است و جای بحث آن در دستورهای دبیرستانی نیست.

۳ - در مورد جمله «پایه» و «پرو» منتقد به نظر مؤلفان توجه ننموده است و حال آنکه مطلب مورد نظر منتقد به صورتی کاملتر و دقیقتر در صفحه ۲۷ فارسی اول آمده است.

۴ - درجایی که منتقد اشاره به «جمله بی فعل» کرده و گروهی از کلمات به ظاهر بی فعل مانند «صبح به خیر» «توقف ممنوع» را جمله‌های بی فعل نامیده است، مؤلفان معتقدند که افعال آنها به «قرینه معنوی» حذف شده و در اصل: «صبح به خیر باد» و «توقف ممنوع است» می‌باشد.

۵ - در مورد اعتراض به صفحه ۱۲۵ کتاب فارسی سوم و حالت ندایی یا منادا و وجه تسمیه منادا به شبه جمله به قدر کافی در ذیل همان صفحه توضیح داده شده است.

۶ - در مورد صفحه ۹۶ کتاب فارسی سوم و اعتراضی که در نظر منتقد است، متأسفانه نامبرده تغییری - دانسته یا نادانسته - در آنچه مؤلفان نوشته‌اند داده که جای تعجب است. درباره «مفعول» در همان صفحه آمده است: «حالت مفعولی اسم هنگامی است که فعل بر آن قرار گیرد و به نوعی معنی فعل را کامل نماید. معمولاً حرف نشانه «را» بعد از مفعول می‌آید.» منتقد قید «معمولاً» را مورد غفلت قرار داده است. مؤلفان، از جهت سهولت آموزش فقط مفعول صریح را مفعول اصطلاح کرده و مفعولهای غیر صریح را منتم دانسته‌اند زیرا تقسیم مفعولها به مفعول بایی، مفعول ازی، مفعول به‌ای، مفعول مجرّد، در دستورهای زبان فارسی معمول نبوده است.

۷ - درباره «بدل» که منتقد اشاره کرده است: «ایران» «بدل کشور اسلامی ماست.» زیرا توضیحی به مفهوم آن افزوده است با این تعبیر که نوشته‌ایم: «بدل برای توضیح و بیان کلمه اول (مبطل منه) می‌آید» چه تفاوتی دارد؟

و تبدیل این جمله و جملاتی نظیر آن به جمله «پایه» و «پرو» از بحث ما خارج است.

۸ - منتقد توجه نکرده است که جمله: «محمود باهوشتر از رضاست» با جمله «محمود از رضا باهوشتر است» در حقیقت از جهت منتم (= رضا) تفاوتی ندارد.

۹ - در اینکه حرف اضافه «از» برای آوردن منتم صفت تفضیلی آمده است، جای بحث نیست و آن را قبول داریم ولی از جهت تشبیه «دل» به «شیشه» و یا «سنگ خارا» در جمله: «گاه دلش از شیشه شکننده تر و گاه از سنگ خارا سخت تر بود» منافاتی با قبول معنی جنسیت ندارد (صفحه ۵۰ کتاب سوم) و در هر حال جمله‌ای که منتقد برای معنی جنس بسدین صورت آورده است: «دلش از سنگ است» برای کتاب درسی روشنتر و مناسبتر می‌باشد. البته در همین جمله هم جنبه تشبیهی و مجازی مطرح است.

۱۰ - در صفحه ۱۴ کتاب چهارم - اشتباه مطبعی در حروف چینی، باعث غفلت منتقد شده است... «در قرآن» مجموعاً منتم نیست.



بلکه تنها کلمه «قرآن» در جمله متمم است و اما اینکه منتقد آن را بر مبنای «دستور سوم فرهنگ و ادب» (چاپ ۱۳۶۴) «قید نشان‌دهار به حساب آورده است جای شگفتی است. اصولاً «دستور سوم فرهنگ و ادب» جز در برخی موارد شاذ مورد قبول دبیران و همکاران عزیز نمی‌باشد و در سال تحصیلی ۶۶-۶۵ نیز جای خود را به دستور دیگری داده است و بنابراین ارجاع بدان ضرورتی ندارد.

۱۱- منتقد عددهای کسری را در همه موارد اسم دانسته است. در صورتی که وقتی عددهای اصلی و ترتیبی، صفت شمارشی باشند عددهای کسری هم که قبل از موصوف می‌آیند مانند: یک دوم کتاب - دو سوم قالی سوخت و مانند اینها (صفت شمارشی کسری) هستند و جای بحث نیست.

در مورد اعداد توزیعی اینکه منتقد نوشته است: «هرگز به صورت صفت به کار نمی‌روند» مبالغه است. زیرا گاه به صورت قید به کار می‌رود مانند: مثال منتقد: این زمان پنج پنج... اما گاه به صورت صفت به کار می‌رود مانند: «رزمندگان در صفهای پنج پنج رژه رفتند» «دسته‌های سه‌سه و چهار چهار مناسبتر است» و مانند اینها که صفت می‌باشد. (رک: کتاب دوم صفحه ۱۲۸)

۱۲- منتقد نوشته است: در کتاب سوم صفحه ۲۸ «قیدها با تعریفی سنتی و نادرست و ناقص به صورت فهرست وار آمده» اما توضیح نداده است: چرا نادرست و ناقص است. اگر نادرست بودن آنها ناشی از سنتی بودن تعاریف است مؤلفان ازین جهت آن را نه ناقص و نه نادرست می‌دانند و به دنبال «سنت شکنی» غیر منطقی و غیر معقول نبوده و نیستند.

۱۳- منتقد یادآوری نموده است: «در کتاب چهارم ص ۱۵ آمده: قیودی که جمله را مفید می‌کند پیش از مسندآلیه قرار می‌گیرند. در حالی که همیشه چنین نیست.» جای تأسف است که منتقد در مطالب کتاب، برای برآوردن منظور خود، تغییر می‌دهد. مؤلفان در صفحه ۱۴ کتاب چهارم چنین نوشته‌اند:

«جای قیود در جمله نیز بر حسب تأکید نویسنده تغییر می‌کند.»  
۱۴- در قسمت بیان انواع قید (مربوط به صفحه ۲۷ کتاب سوم) منتقد «قید را در توضیح حالت فاعل و اسم» دانسته است، و حال آنکه قید اسم را وصف نمی‌کند و در جمله «علی را گریان دیدم» اگر چه «گریان بودن» حالت علی است ولی حاصل جمله متوجه فعل «دیدن» است که از فاعل سرزده است. علاوه بر این روشن است که نوع قید بر حسب کاربرد نویسنده یا گوینده در جمله‌های مختلف فرق می‌کند. و این «صفت فاعلی حالیه» است که چنین خاصیتی دارد.

۱۵- در مورد قیود آرزو (در کتاب سوم صفحه ۲۷) مانند:

کاش - کاشکی - و مانند اینها نظر منتقد مورد قبول نیست زیرا مستند به دلایلی نیست.

۱۶- در مورد جمله «موش از جوندگان است» حق با منتقد است و اشتباه مطبعی است. که به جای «از جوندگان» فقط «جوندگان» مسند معین شده است.

۱۷- مطلب مربوط به کتاب سوم (ص ۶۴) که منتقد می‌گوید «اصواتی که (شبه جمله) هستند و اصواتی که به هنگام هیجان بی‌اختیار از دهان خارج می‌شود و به تنهایی معنی مشخص و مستقلی ندارند، در جمله نمی‌توانند نقش مستقلی مانند سایر کلمات داشته باشند همانند: آه. آخ.» باید بگوییم هر کلمه‌ای که به هنگام هیجان بی‌اختیار از دهان خارج می‌شود «شبه جمله» یا «جمله واره» است زیرا با همه اختصار بر بیان جمله‌ای دلالت می‌کند که اجزای آن محذوف است مگر اصواتی که تقلید اصوات طبیعی باشد مانند: چهچهه - قهقهه - شرشر - خورخور - بعب، که اسم هستند و در جمله نقش دارند. به علاوه کلماتی مانند: آه در جمله هم گاه نقش می‌پذیرند. مانند: «من از آه جانسوز او دلگیر شدم» که آه، متمم است.

۱۸- منتقد نوشته است: «در کتاب سوم صفحه ۳۱ برخلاف دستورهای راهنمایی و فرهنگ و ادب» و این مطلب را در چند جا مطرح کرده است. در پاسخ باید بگوییم: مؤلفان در عین حال که توجه به دستورهای راهنمایی و فرهنگ و ادب هم در برخی موارد داشته‌اند اما آنها را مأخذ قرار نداده‌اند. در مورد قرار دادن حروف اضافه و ربط و نشانه تحت یک عنوان اشکالی به نظر نمی‌رسد، بخصوص که در ذیل هر یک از حروف مباحث لازم مطرح شده و روابط حروف با اجزاء و ارکان جمله‌ها مشخص گردیده است. اشکال وقتی در این عنوان پیش می‌آید که به اختلافات توجه نمی‌گردید و نقش هر یک روشن نمی‌شد.

۱۹- در بحث مربوط به افعال ربطی (کتاب اول ص ۱۴۷) منتقد به این نکته اشاره دارد که چنین افعالی که نه لازم‌اند و نه متعدی باید به همین صورت رها شوند و نام (نه لازم نه متعدی = خنثی) بر آنها گذاشته شود و دیگر طرح تقسیم‌بندی افعال به: لازم، متعدی، و وجهی (= ذوجهین) در مورد این افعال ضرورتی ندارد. در صورتی که در پاسخ دانش‌آموزی که می‌پرسد: افعال ربطی لازم‌اند یا متعدی - باید گفت: لازم. و این نکته در آموزش دستور زبان پیش می‌آید.

در مورد مثال: چو در بسته باشد چه داند کسی... حق با منتقد است و (بسته) مسند و (باشد) فعل ربطی است.

۲۰- در مورد کلماتی مانند: همه، همه کس، کسی، کسانی و... که مؤلفان آنها را «ضمیر مبهم» نامیده‌اند: منتقد بر این نکته پسای

می‌فشارد که «به تقلید...» در صورتی که هرگز تعصبی در تقلید از فردی برای مؤلفان مطرح نبوده است، سعی شده است به همه کتابهای دستور مراجعه شود و بهترین و ساده‌ترین مطالب انتخاب گردد.

مؤلفان معتقدند کلمات بالا ضمیر مهم‌اند از جهت اینکه بر شخص یا اشخاص خاصی دلالت ندارند. منتقد این ضمایر را با صفات پیشین مبهم خلط کرده است و در مثال «همه محققان» با «هر محقق» و نظایر آن که صفت مبهم پیشین است اشتباه کرده است. علامت (کسره) در آخر صفت پیشین (همه) مانع از آن نیست که آن را صفت بدانیم چنانکه در مورد صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه نیز کسره می‌آید.

در مورد «اصطلاحات متروک» که منتقد بدانها اشاره می‌کند، از نظر مؤلفان هرگز (متروک) نبوده و نیست. زیرا دانش‌آموز امروز در سالهای آینده در مراحل دانشگاهی بخصوص در دستور زبان عربی (نحو) و حتی در زبانهای خارجی و منطق بیشتر با اصطلاحاتی سروکار داشت که به نظر منتقد «اصطلاحات متروک» است. علاوه برین اگر کلمه (مسنده) فی‌المثل انتخاب گردیده است برای یادآوری، به کلمه (نهاد) هم در کنار آن اشاره شده است. ترکیبات اضافی و وصفی هم از نظر مؤلفان پسندیده و منطقی و لازم است. اگر از جهت «عربی بودن» این ترکیبات، نقضی ملاحظه شده است، بحث دیگری است که جای طرح آن این جا نیست.

منتقد در ذیل شماره ۲۰ به نکات دیگری نیز اشاره کرده است از جمله: تفاوت مفعول بواسطه و متمم. مؤلفان (متمم) را پذیرفته و مفعول بواسطه را از جهت اینکه در برخی دستورها آمده و تدریس شده است نقل نموده‌اند. درین مورد اشکالی که منتقد از آن بحث می‌کند، از نظر ما وجود ندارد.

در مورد وجوه افعال، ما - به زعم منتقد - بنا به سنت به شش وجه قائل شده‌ایم و آن را لازم می‌دانیم در عین حال توضیحاتی داده‌ایم که سه وجه اصلی است در مورد جمله‌های اسمیه که باز منتقد گریز به کتاب رشته فرهنگ و ادب زده و نوشته است: «در آن کتاب جمله‌های بی‌فعل را اسمیه نامیده‌اند» از نظر ما مقبول نیست.

در صفحه ۱۴ کتاب چهارم که به ترتیب و تسوالی ارکان جمله اشاره شده است و به زعم منتقد «به نحو عجیبی با یکدیگر تداخل پیدا کرده و با هم درآمیخته» از نظر مؤلفان - پس از توضیحات کافی که در سه کتاب اول و دوم و سوم کتابهای دبیرستان آمده است - جای هیچ شگفتی وجود ندارد.

یادآوری اصطلاح «شناسه» برای ضمایر متصل فاعلی به دلیل برقرار کردن ارتباط بین گذشته و حال است و الا «ضمایر» از شناسه

در دستورها شناخته‌تر است و نیازی به استفاده از اصطلاح شناسه نیست. و اگر در برخی مواضع این اصطلاح آمده و در کتاب دوم (ص ۱۶۴) نیامده است، به جهت آن است که قبلاً این اصطلاح در ذهن دانش‌آموزان روشن شده و معادل بودن آن با ضمایر متصل فاعلی مشخص شده است، در عین حال تعصبی در آوردن و نیابردن این اصطلاح نبوده است.

در مورد حروف ربط (در کتاب سوم ص ۴۴، ۵۰، ۵۹) و تقسیم آنها به حروف ربط همبستگی و وابستگی، از جهت تشخیص جمله‌های همبسته و وابسته ضرورت داشته است و آوردن اصطلاحاتی مانند (عطف، معطوف و معطوف علیه) و آشنایی دانش‌آموزان با آنها به نظر مؤلفان - سودمند است. در مورد صفاتی که بجای موصوف می‌آیند و نقش اسم دارند و در حکم اسم‌اند جای بحث نیست و قوانین اسم بر آنها حاکم خواهد بود - اگر چه در اصل صفت بوده‌اند.

بحث منتقد - در پایان مقاله - در باره اسم ذات و معنی و کشاندن آنها به مکاتب فلسفی بحثی است زائد و خارج از موضوع کتاب. تنها هدفی که از طرح اسم ذات و معنی در کلاس مطرح است این است که دانش‌آموز بداند که همه اسمها ملموس و محسوس نیست نه آنکه وارد مباحث فلسفی و مکاتب مختلف شود.

بیان اسم آلت، چه به تقلید زبان عربی وارد دستور زبان فارسی شده باشد و یا نه، از بحث ما خارج است. هدف آشنایی با عده‌ای از اسمهایی است که بر ابزار و آلت دلالت می‌کنند. این امر مانع از آن نیست که کلماتی مانند، ناله، پایانه و زیره هم از جهت ساختمان ظاهری شبیه بدانها باشند.

معلوم و مجهول بودن فعل به اعتبار این است که اگر فاعل (نهاد) شناخته‌ای داشته باشد، معلوم و اگر فاعل فعل در جمله، شناخته شده نباشد، مجهول است و ناچار فعل به مفعول (نایب فاعل) نسبت داده خواهد شد و (نایب فاعل) در حقیقت همان (نهاد) است.

مسئله است که صفت لیاقت از جهت معنایی مطرح است و فرق آن با صفت نسبی همین است بنابراین صفاتی مساند: پوشیدنی - خوردنی نمی‌تواند صفات نسبی باشد.

در کتاب دوم (ص ۱۴۵) صفات سنجشی از نظر مؤلفان اشکالی ندارد و باید بگوئیم «لا مُشاحَة فی الاصطلاح».

به امید موفقیت همه طالبان حق و کسانی که انتقاد سازنده می‌کنند و برای خدمت به دانش و تعلیم صحیح قلم می‌زنند و قلم بر می‌دارند.

مؤلفان کتابهای فارسی دوره عمومی دبیرستانها